

بررسی و نقد کتاب اروپا از دوران ناپلئون

حسین پندار*

چکیده

اروپا از دوران ناپلئون کتابی جامع در تاریخ اروپای لیبرال (نه تاریخ لیبرال اروپا)، به قلم دیوید تامسن، فیلسوف سیاسی لیبرال مشرب انگلیسی است که به رغم پافشاری اش در موضع لیبرالیستی در تبیین، نقد، و بررسی کلیت یک پارچه‌ای از اروپا که میراث تاریخی اش را از عوامل یگانه‌آفرین و وحدت‌زا می‌گیرد. اما غفلت از نکته‌ای قابل‌اعتنا نگرش تاریخی تامسن در تاریخ اروپا را با چالش مواجه می‌کند و آن عدم تدقیق بر آن دسته از عوامل تاریخی در قرون جدید است که تفکر یک‌پارچه‌گرایی تامسن از اروپای معاصر را مخدوش می‌کند. به نظر تامسن، درک تاریخ «مدرن اروپا» فقط با پژوهش در نیروهای فراگیر امکان‌پذیر است که طی زمان بر شکل‌گیری آن از بریتانیا تا بالکان اثرگذار بوده‌اند. بدین سبب، وی بر مجموع عواملی کلی نظیر رشد جمعیت، صنعتی‌شدن، توسعه ماورای بحار، دموکراسی، سوسیالیسم، ناسیونالیسم، و روابط میان جنگ و انقلاب تأکید می‌گذارد. تامسن این عوامل را نه کشوربه‌کشور، بلکه مرحله‌به‌مرحله در روح کلیت اروپا تا شکل‌گیری تمدن و فرهنگ آن طی دو قرن اخیر بررسی می‌کند. درحالی‌که با تدقیق در عبارت فوق مشخص است که تامسن مجموعه عواملی که زمینه را برای واردشدن به اروپای مدرن فراهم کرده، نادیده گرفته است.

کلیدواژه‌ها: اروپا از دوران ناپلئون، دیوید تامسن، کلیت یک‌پارچه‌نگر، لیبرالیسم.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، pendarmh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۶

۱. مقدمه

تامسن به‌رغم این‌که در این کتاب طرح سؤالی به‌منظور پاسخ‌گویی به شرایط و تحولات اروپای پس از ۱۷۸۹ نداشته، مشخص است که دغدغه ذهنی وی متوجه آن است که در جایگاه یک تاریخ‌نگار با چه نوع اروپایی مواجه است. تصویر مجموعه‌ای از دولت‌ها و ملت‌های جدا و متخاصم با یک‌دیگر با ویژگی‌ها و سازمان‌های چندان متفاوت و جدا از هم که از قاره اروپا جز مفهومی جغرافیایی باقی نمی‌گذاشت، یا این‌که این تصویر می‌توانست نمایی از یک تمدن و اجتماعی از ملت‌ها باشد که بنابه دارندگی وجوه مشترک، بتوان برای اروپا موجودیتی پیوسته قائل شد که اجزای تشکیل‌دهنده‌اش فرهنگ، اقتصاد، و مجموعه‌ای از سنت‌های مشترک باشد که به اروپا موجودیتی واحد و وحدتی واقعی بدهد. البته، وی آن‌قدر باهوش بود که خود را مطلقاً در دامان چنین نظری نیندازد که اصولاً روش لیبرالیستی تاریخ‌نگاری وی مخالف چنین رویه‌ای بود و خود اشاره می‌کند که «هر دوی آن‌ها تک‌بعدی، به‌دور از واقعیت و حداکثر دوجانبی است» و وی برای این‌که بتواند تصویری واقعی و زنده داشته باشد، می‌کوشد این دو تصویر را با یک‌دیگر منطبق کند. وی با بهره از ایده «موازنه قدرت» دیپلمات‌های اروپایی قرن نوزدهم، که به‌دنبال حفظ تعادل قدرت میان کشورهای بزرگ اروپایی به منظور فراهم‌کردن امکان هم‌زیستی همه کشورهای بودند، در پی آن شد که تصویری از پیوستگی اروپا به‌دست دهد که در آن نوعی موازنه درونی نیروها موجب سازگاری اجزای بسیار متنوع آن با این پیکره واحد شود. اگرچه خود تامسن می‌داند که اروپا از برخی جنبه‌های مهم، واجد وحدت و پیوستگی و از برخی جنبه‌ها از موجودیت نامتجانس برخوردار بوده است و از تنش‌های میان این دو ویژگی متضاد بود که آن انگیزه ذاتی حرکت به‌سوی توسعه و تحول و عظمت برخاسته که اروپا را در جایگاه مهم‌ترین و پویاترین قاره دنیا در قرن ۱۹ نشانده است.

از نظر تامسن، تقسیم‌بندی‌های زمانی تاریخ اروپا چندان اعتبار لازم و موثقی ندارد، زیرا روندهای پیوستگی و هم‌پوشانی و ارتباط متقابل قابلیت تأکید بیش‌تری دارند. از آغاز دورانی که وی آن را انقلاب کبیر فرانسه قرار داده است، اروپا تصویر متنوع آمیخته به وحدت و موازنه میان میراث مشترک گذشته و رخداد‌های واگرا در درون مناطق مختلف و البته در میان جوامع ملی گوناگون را به‌نمایش می‌گذارد، اما در مورد اواخر این دوره تاریخی، یعنی در حدود ۱۷۰ سال با همه تغییرات گسترده در شتابی نامتعارف در عرصه‌های گوناگون زندگی، آنچه بیش از هر چیز از دیدگاه تامسن برمی‌آید، آن است که اروپا

در عین این که هم چنان دارنده و عرضه کننده همان تنوع و یک پارچگی است، خطوط هم‌گونی و گسستگی آن به صورت توأمان از دقت بیش‌تری برخوردار است. به نحوی که در شرایط مشابه، هم‌گونی و در شرایط متفاوت زندگی، گسست را با وضوح بیش‌تری آشکار می‌کند. اما، این موجودیتی که تامسن از تاریخ اروپا بدان اشاره می‌کند، بیش‌تر موجودیت خود را نه از پیوستگی، بلکه از گسستگی تاریخی به دست می‌آورد، زیرا هر کشور تاریخ خود را دارد و میزان اثرگذاری هر کشوری بر دیگر کشورهای اروپایی گاه بسیار متفاوت است. چنان‌که میزان اثرگذاری انقلاب کبیر فرانسه در فرانسه و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی، با بسیاری از تحولات داخلی شان، یکسان نیست؛ به‌ویژه اروپای شرقی که از تحولات ساختاری عمیقی در مقایسه با اروپای غربی برخوردار است.

۱.۱ معرفی مؤلف و کتاب

دیوید تامسن به سال ۱۹۱۲ در انگلستان به دنیا آمد. علاقه‌مندی شدیدش به تاریخ سبب شد تا تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته تاریخ در دانشگاه کمبریج تا اخذ مدرک دکتری با درجه ممتاز ادامه دهد. در حالی که بیش از ۲۵ سال نداشت، توانست از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ در کالج سیدنی ساسکس عضو پژوهشی و از ۱۹۴۵ سال تا ۱۹۵۷ به مدت دوازده سال عضو هیئت علمی دانشگاه و در نهایت در همین سال استاد تمام شود. علاوه بر این، طی این سال‌ها یک بار در ۱۹۵۰ و دیگر بار در ۱۹۵۳ استاد مهمان دانشگاه کلمبیای نیویورک شد. گذشته از کتاب *اروپا از دوران ناپلئون*، که موضوع نقد و بررسی مقاله پیش‌روست، از دیگر کتاب‌های تاریخی وی می‌توان به *تاریخ جهان از ۱۹۱۴ تا ۱۹۶۰* (۱۹۶۳)، *دموکراسی در فرانسه از ۱۸۷۰* (۱۹۶۴)، *انگلستان در قرن نوزدهم*، و *انگلستان در قرن بیستم* (تاریخ انگلستان از مجموعه پلیکان، جلد هشتم و نهم) اشاره کرد که تاکنون به‌غیر از کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* کتاب دیگری از تامسن به فارسی ترجمه نشده است و به‌واقع، پیش از ترجمه و انتشار این کتاب هیچ نام و نشانی از این نویسنده و آثار و نوشته‌هایش در ایران نبود و حتی به‌رغم ترجمه کتاب مزبور نیز باز تاکنون چندان اطلاعات کافی از وی یا آثار و نوشته‌هایش در دست نیست (<http://www.Worldlibrary.com>).

این کتاب را انتشارات لانگمنز (Langmans) اولین بار در سال ۱۹۵۷ در انگلستان چاپ و منتشر کرد و زان پس به تواتر در انگلستان و آمریکا تجدید چاپ شد، به طوری که کتاب پس از چاپ اول در انتشارات پنگوئن به سال ۱۹۶۶ م، تا سال ۱۹۹۰ م به چاپ بیست‌ونهم

رسید. باتوجه به چاپ اول آن در ۱۹۵۷ و پی‌گیری حوادث و مسائل تاریخی کتاب در چاپ‌های آتی تا سال ۱۹۷۰ می‌توان حدس زد که کتاب در چاپ‌های بعدی دچار تغییر و اضافاتی شده است، اما از آن‌جاکه سال مرگ دیوید تامسن ۱۹۷۰ است، دقیق نمی‌توان مشخص کرد که در این تغییر و تحولات چه قدر خود تامسن سهم داشته یا این که کسانی دیگر بدان اقدام کرده‌اند. این کار موجب شده است که مطالب دهه پنجاه کتاب به وضوح انسجام کافی نداشته باشد و به به هم ریختگی موضوعی و مفهومی دچار شود.

۲.۱ ترجمه و مترجمان کتاب

کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* را اولین بار خشایار دیهیمی و احد علیقلیان در سال ۱۳۸۷ در ایران ترجمه کردند و نشر نی آن را چاپ و منتشر کرد و در همین سال در هفتمین جشنواره کتاب فصل (ویژه پاییز) هیئت داوران این ترجمه کتاب را شایسته تقدیر دانستند.^۱ چاپ دوم کتاب در سال ۱۳۹۰ و در نهایت چاپ سوم آن با تیراژ تأسف‌برانگیز پانصد نسخه به سال ۱۳۹۳ به بازار آمد. در حالی که این کتاب در آمریکا و اروپا از چاپ پنجاهم گذشت و حتی در برخی از سال‌ها چندین نوبت تجدید چاپ شد (<http://www.ibna.ir> ۲۰/۱۲/۱۳۸۷).

کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* از صلابت درونی کلام، گویایی زبان، و رسایی بیان وافی بهره‌مند است و مترجمان بنابه تسلط به زبان و ادبیات فارسی و بهره‌مندی از قدرت نویسندگی خویش توانسته‌اند که سلاست و روانی کتاب را به خوبی حفظ کنند و کشش درونی کتاب را برای خوانش در ترجمه به خوانندگان فارسی‌زبان انتقال دهند، اما این به معنای تبحر ویژه مترجمان در ترجمه کتب و آثار تاریخی نیست. کتاب از روی متن انگلیسی به فارسی ترجمه شده است و به نظر می‌رسد که مترجمان در ترجمه برخی از مطالب، به ویژه در بحث انقلاب فرانسه، از ترجمه تخصصی فاصله گرفته‌اند و این امر اشکالاتی در ترجمه ایجاد کرده است؛ برای مثال، اصطلاح «صلیب آتش» به اشتباه «صلیب آهنین» ترجمه شده است. در حالی که اصطلاح مربوط به راست افراطی فرانسه است و عبارت دوم اختصاص دارد به شاخه‌ای از ارتش پروس، که گیوم سوم در سال ۱۹۱۳ آن را بنیان گذاشت.

مهم‌ترین مسئله‌ای که به هنگام خواندن کتاب، به سرعت تبدیل به مشکل می‌شود نداشتن پانویس، یادداشت‌ها، و توضیحات است که معمولاً وجود آن برای کسب بهره بهینه از

کتاب سودمند و ضروری است. از آن جاکه این کتاب تاریخی و پرمایه است، اندک انتظاری که از مترجمان می‌رود آن است که اسامی افراد و اماکن خارجی و عبارات و اصطلاحات و معاهدات بین‌المللی را به زبان انگلیسی در پانویشت کتاب ذکر کنند و در صورت لزوم برخی از آن‌ها را توضیح دهند و نیز بعضی از مناسبات و مسائل مفهومی، تاریخی، و سیاسی را شرح دهند. این امر علاوه بر برقراری ارتباط بیش‌تر و بهینه بین متن و ذهن خواننده، نشان دهنده توان مندی و اشراف مترجم بر موضوع و مفاهیم کتاب است، اما در ترجمه کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* پانویشت، یادداشت، یا توضیحات تکمیلی در نظر گرفته نشده است. این امر برای خوانندگان غیرحرفه‌ای تاریخ مشکل‌زاست. به جرئت می‌توان گفت که ۹۹ درصد کتاب فاقد هرگونه توضیحات ضروری چون معادل انگلیسی اسامی و اصطلاحات تاریخی در پانویشت است و این امر گاه خواندن و تلفظ درست آن‌ها را با مشکل مواجه می‌کند. برای مثال، در صفحه ۵۳ به‌خوبی مشخص نیست که «سیستم متریک» چیست و تلفظ و مفهوم عبارت «تسولفراین» در صفحه ۲۴۰ چگونه است. همین‌طور عبارات انراژه‌ها، سان کولوت‌ها، برا-نوها، و کانای در صفحه ۳۰ یا در صفحه ۸۱۹ با اسامی و اصطلاحاتی چون کرنسکی، کمیته اجرایی مشروطه‌طلبان میانه‌رو در روسیه، لیبرال‌های روسیه، لیبرال سستی، عصر سوسیالیستی پرولتاریایی، بلشویک‌ها، منشویک‌ها. همین‌طور، در صفحه ۹۲۲ که مترجمان برای بحث فرانسه ۱۹۳۴-۱۹۳۹ م درباره جنیش «صلیب آهنین» در فرانسه، کلنل دولاروک، سازمان ارتجاعی «اکسیون فرانسز»، شارل مورا، «داوطلبان ملی» و «کاملو دو روآ»، «اتحاد میهن‌پرستان»، «میهن‌پرستان جوان»، و پی‌یر تینژه هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهند و خواننده هیچ‌گاه در نمی‌یابد که «مفهوم مجلس افق آبی» محافظه‌کاران فرانسه در صفحه ۹۶۷ چیست.

۳.۱ درباره کتاب و مباحث آن

اروپا از دوران ناپلئون کتاب تاریخی کم‌نظیری در بررسی سطحی تغییر و تحولات اروپا از زمان انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹ تا سال ۱۹۷۰ م است. زمان آغازین کتاب هم‌زمان با پایان یافتن مباحث تاریخ تمدن ویل دورانت یعنی انقلاب کبیر فرانسه است.^۲ کم‌تر کتابی را در تاریخ اروپا سراغ داریم که گستره‌ای به درازنای قریب دو قرن از مهم‌ترین زمان‌های تاریخ جهانی را با همه اهمیت در تعداد بی‌شماری از مهم‌ترین مسائل تاریخ جهان در تعداد صفحاتی اندک در واقعات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و غیره هم چون این کتاب به نقد و

بررسی کشیده باشد و در عمل، همین مسئله از گستردگی عمق را از مباحث مطرح شده گرفته است. شاید یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کتاب در ارائه تصویری از تاریخ اروپا و به‌نوعی تاریخ جهان در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی در دو قرن اخیر به‌جای آن‌که قوت کتاب به‌شمار آید، بیش‌ترین ضربه را به انسجام و یک‌پارچگی کتاب وارد می‌کند که نویسنده در آن به فرهنگ، علوم و فنون و مؤسسات تمدنی، مناسبات درون‌قاره‌ای دول اروپایی، دیپلماسی و شکل‌گیری مسائل و مناسبات آن، استعمار، انقلاب‌ها در عرصه‌های گوناگون، لیبرالیسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم، فاشیسم، دوران صلح مسلح، جنگ جهانی اول و سال‌های پس از آن تا جنگ جهانی دوم و پی‌آمدهای آن در عرصه‌های گوناگون می‌پردازد و این همه گستردگی اولین مسئله‌ای را که به ذهن متبادر می‌کند برداشتن مثنی از کلیت مباحثی است که هر یک از آن‌ها قابلیت سال‌ها بحث و بررسی دارند. از قضا، کتاب‌های متعددی نیز در این مباحث نوشته شده است. با این همه، با این نظر می‌توان کتاب را توجیه کرد که نویسنده با تنوع مباحث، به‌هم‌راه پیوستگی آن‌ها با یک‌دیگر در کنار اطلاعات مناسب، کتاب را هم برای خوانندگان تنوع‌طلب و تاحدی هم برای خوانندگان و محققان تخصصی تاریخ به‌خوبی عرضه می‌دارد. تامل بر تغییر فرایندهای تاریخی تأکید می‌ورزد، درحالی‌که طرح مباحث کتاب انسجام مناسبی ندارد. چنان‌که کیفیت مباحث سیاسی، فرهنگی، و علمی کتاب توازن ندارد و کتاب را تاحد یک کتاب تاریخ عمومی به پایین می‌کشد.

کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* در دو جلد و ده بخش تدوین شده است. دیوید تامسن در بخش اول کتاب با عنوان «اروپا در دیگ مذاب» ۱۷۸۹-۱۸۱۴ به انقلاب فرانسه، جنگ، دیکتاتوری و امپراتوری ناپلئون و بخش دوم با عنوان «اروپا در ۱۸۱۵» به وحدت و تفرقه و نیروهای تغییر و تحول و نیروهای ثبات و تداوم، بخش سوم با عنوان «عصر انقلاب‌ها ۱۸۱۵-۱۸۵۰» به دوره محافظه‌کاری، انقلاب‌های لیبرالی، انقلاب اقتصادی و ملی، بخش چهارم با عنوان «برآمدن قدرت‌های جدید ۱۸۵۱-۱۸۷۱» به موازنه قدرت، جهت‌گیری‌های تازه اروپای غربی، بازسازی اروپای مرکزی و آزادی در اروپای شرقی، بخش پنجم با عنوان «دموکراسی و سوسیالیسم ۱۸۷۱-۱۹۱۴» به الگوهای دموکراسی پارلمانی، سوسیالیسم در برابر ناسیونالیسم و بافت فرهنگی اروپا، بخش ششم با عنوان «رقابت‌های امپریالیستی» به روابط بین‌المللی ۱۸۷۱-۱۹۱۴ و مسئله شرق، توسعه، و رقابت استعماری و نظام ائتلاف، بخش هفتم با عنوان «جنگ و صلح ۱۹۱۴-۱۹۲۳» به تشریح مسائل و خطرهای و پی‌آمدهای

داخلی و بین‌المللی ۱۹۱۸-۱۹۲۳ م، بخش هشتم با عنوان «عصر ویرانی» ماه عسل لوکارنو، زوال اقتصادی، زوال دموکراسی، و نابودی صلح ۱۹۲۴-۱۹۲۹ م، بخش نهم با عنوان «جنگ و صلح» به جنگ جهانی دوم، اروپا در نقاهت، انقلاب مستعمرات و ساختار بین‌المللی و در نهایت در بخش دهم با عنوان «سخن آخر: اروپای معاصر» به فرهنگ و تمدن اروپا پس از ۱۹۱۴ و الگوی توسعه اروپای مدرن می‌پردازد. این کتاب در آمریکا و انگلستان به کتاب مرجع دانشگاهی شناخته شده و از استقبال استادان و دانشجویان برخوردار شد و اکنون می‌تواند بنابه اهمیت کتاب آرزو می‌کند که این کتاب بتواند جایی در کتابخانه علاقه‌مندان تاریخ پیدا کند.

۲. در بیان اروپا از دوران ناپلئون

تامسن در کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* برای اروپا یک ماهیت اندام‌واره ارگانیک قائل است و به تبع آن نگرش یک پارچه‌نگر، تأکید خاصی بر روابط کشورهای اروپایی با یکدیگر به‌منزله عنصر هم‌بسته‌آفرین دارد. در حالی که روی دیگر این قضیه حاکی از آن است که عناصر جداکننده فرهنگی، فلسفی، و تاریخی شدیدی را می‌توان دست‌کم بر شرایط تاریخی اروپای شرقی و غربی لحاظ کرد و این امر سایه سنگین تردید را در صحت نگرش یک‌پارچه‌نگر تامسن انداخته است. به‌راستی چگونه می‌توان سرنوشت تاریخی تعداد بی‌شماری از کشورها در واحد جغرافیایی بزرگی به‌نام اروپا در دو قرن بسیار مهم از تغییر و تحولات فکری، فلسفی، و تاریخی را در یک کتاب و آن‌هم با یک نظر یک‌پارچه‌نگرانه گنجانده است. در حالی که برای نقد و بررسی تاریخی بسیاری از کشورهای دست‌کم بزرگ و مهم اروپایی به سال‌های متمادی وقت نیاز است. شاید هم به همین سبب است که تامسن کوشید تا، به‌جای آن جزئی‌نگری، نگرش خود را بر کلیتی یک‌جانگر قرار دهد. از دیگر سو، در چند قرن اخیر، مناسبات کشورهای اروپایی چه در داخل قاره اروپا با یکدیگر و چه در مستعمرات و نواحی نیمه‌مستعمره از حالت ارتباطات پیونددهنده، به رقابت تاحد ستیزه‌جویی و حتی جنگ با یکدیگر برای کسب منافع و مستعمرات بیش‌تر تبدیل شده است. با توجه به اهمیتی که مستعمرات در توان‌مندی کشورهای اروپایی در تقابل با یکدیگر و تعیین جایگاهشان در مناسبات بین‌المللی در قرون جدید داشته است، از تامسن انتظار نمی‌رفت که این بخش از مناسبات کشورهای اروپایی را به هم راه اقتصاد و استراتژی‌شان ناگفته گذارد و بدین وسیله با حذف مباحث مزبور، سخنی ابتر از تاریخ اروپا را با بحث

پی آمدهای انقلاب کبیر فرانسه، در ارتباط درون‌قاره‌ای و امپریالیسم (۱۸۷۰ به بعد)، در ارتباط برون‌قاره‌ای کشورهای اروپایی با یکدیگر آغاز می‌کند. در حالی که تاریخ عصر جدید اروپا با بحث عصر اکتشافات، برده و برده‌داری، استعمار و استعمارگری، اقتصاد سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی انگلستان، مکاتب سیاسی و اقتصادی متعدد به هم راه جایگاه خاصشان در ساختن تاریخ معاصر اروپا شناخته می‌شود که تامسن در قبال آن‌ها بی‌توجه بوده است و بدون توجه به این موارد [که خود همه‌موارد نیست] بحث در موجودیت تاریخی اروپای یک‌پارچه بی‌معناست. خود انقلاب کبیر فرانسه زاینده تحولات عدیده فکری و فلسفی است و تأثیرات متعدد و البته مختلفی بر دیگر کشورهای دنیا داشته است و هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده است.

از دیگر سو، تامسن در عمل با حذف مباحث استعمار و لیبرالیسم مهم‌ترین نقطه ضعف نگرش تاریخی‌اش، در جایگاه یک لیبرالیست، به مفهوم احترام به آزادی، درعین مشروعیت بخشیدن به برده‌داری را به بهانه نبودن آن مباحث در کتاب ناخوانده می‌گذارد و با نادیده گرفتن حق و حقوق انسانی ملل مستعمره و نیمه‌مستعمره، نفی آزادی‌شان را به هم راه متحمل شدن همه‌گونه تحقیر و تخفیف در لیبرالیسم اروپایی مشروع می‌شمارد. در ادامه، بیش‌تر به این مباحث خواهیم پرداخت.

۱.۲ استعمار و امپریالیسم

تامسن در جلد دوم در دو قسمت درباره امپریالیسم سخن می‌راند، اما به هیچ وجه از پیشینه تاریخی استعمار و امپریالیسم و این که چه فرایندی منتج به امپریالیسم شد، همین‌طور از مفهوم فلسفه امپریالیسم و جایگاه آن در سرمایه‌داری و نظام لیبرالیستی غرب سخن نمی‌گوید و تنها به دو نقل قول از جی ای هابسن، اقتصاددان بریتانیایی، و دیگر لنین در نقد لیبرالیسم تعاریفی از امپریالیسم ارائه می‌دهد که البته ربطی به موضع خود تامسن ندارد. به ویژه لنین^۳ که امپریالیسم را آخرین مرحله سرمایه‌داری قلمداد کرده و برخلاف نظر تامسن، به شدت آن را مورد نقد و نفی قرار می‌دهد (هابسبام ۱۳۸۵: ۸۵).

تامسن در این قسمت با بیان اصل قیمومیت و نشان دادن آن به منزله یک اصل متمدنانه، که «دست‌آورد عمده» قدرت‌های اروپایی برای سرزمین‌های تحت قیمومیتشان داشته است و همین‌طور با تأکید بر وظیفه قدرت‌های استعماری در احترام به این اصل که «رفاه و پیشرفت چنین ملت‌هایی یکی از مسئولیت‌های مقدس تمدن [اروپایی] به شمار» می‌رود؛

نشان داد که ذکر نکردن پیشینه تاریخی استعمار اروپا و ظلم‌های بی‌حد و حصرشان در بردگی مردمان مستعمرات عامدانه و دروغ‌پردازانه بوده است (تامسن ۱۳۹۳: ج ۲، ۱۲۳۸) و حتی وقیحانه از ستم‌های آنان در قرن نوزدهم و بیستم نیز سخنی نمی‌گوید. علاوه‌براین، در اجرای قاعدهٔ قیومیت جالب‌توجه است که برای سرزمین‌های تحت‌نظر سلطهٔ عثمانی که قیومیت آن‌ها بعد از جنگ جهانی اول به انگلستان (عراق و فلسطین) و فرانسه (سوریه و لبنان) سپرده شد؛ «هدف استقلال نهایی» و «در نظر گرفتن آرزوهای این جوامع» را توصیه می‌کرد، در حالی که برای قیومیت مستعمرات آلمان، در قبال هدف استقلال و خودمختاری، سکوت اختیار شد و به‌خوبی مشخص بود که پس‌پشت این آمال به‌ظاهر انسان‌دوستانه، اهداف استعماری چندی قرار داشت (همان: ۱۲۳۷-۱۲۳۸). به‌رغم نقش مؤثری که انگلستان در قبال تشکیل کشور اسرائیل داشت، تامسن با حداقل گفتار از کنار آن می‌گذرد.

در این بین، برای بیان بهتر تغییر رویهٔ مزبور بد نیست که شرایط انگلستان قرن هجدهم بررسی شود. انگلستان بنابه انقلاب صنعتی و تجهیز جهازات جنگی توانست بر ملل دیگر تفوق یابد و بسیاری از کشورهای دنیا را چپاول کند و پس از گذشت قرن نوزدهم، که همهٔ این‌ها در کتاب ناگفته مانده است، اینک در قرن بیستم در شرایطی از مناسبات بین‌المللی در تقابل با دیگر کشورهای قدرت‌مند اروپایی و سپس آمریکا قرار گرفته بود که به‌ناچار از در اندکی مسالمت‌جویی در قبال مستعمرات برآمد. در حالی که تامسن رندانه درصدد توجیه پیشینهٔ سیاه استعمار بریتانیای کبیر برمی‌آید و در عمل بحث را با تغییر رویهٔ بریتانیا در قبال کشورهای مشترک‌المنافع آغاز می‌کند و این‌که کشورهای کانادا و استرالیا و نیوزیلند و اتحاد آفریقای جنوبی و هندوستان به منافع عمده‌ای دست یافته‌اند و مفهوم مشارکت برابر به‌نظر تامسن نه سرپرستی بر روابط ایشان در قانون وست منیستر سال ۱۹۳۱، بلکه نقطهٔ اوج خودمختاری و استقلال قلمروهای کشورهای مشترک‌المنافع بود که تامسن باز بدون بازگویی شرایط مقتضی آن را به‌نوعی حرکت انسان‌دوستانه می‌نمایاند.

تامسن برای بیان رویهٔ استعمار فرانسه در قبال کشورهای آفریقایی نیز همین رویه را در پیش می‌گیرد و بدون ذکر پیشینهٔ تاریخی آن، با ارائهٔ «نظریهٔ جذب» ۱۹۱۴ فرانسه، به‌منظور گسترش فرهنگ و تمدن فرانسوی در سرزمین‌های آفریقاییان و تبدیل آنان، نه به آفریقایی بهتر، بلکه به فرانسویانی بهتر از آفریقایی‌ها پی می‌گیرد (همان: ۱۲۴۲). نظریهٔ مزبور، به‌رغم استقبال تامسن از حرکت انسان‌دوستانهٔ بسیاری از اندیشمندان و منتقدان، نه به‌منزلهٔ «تحفهٔ فرانسوی»، بلکه به‌عنوان الیناسیون و خودباختگی فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفت. در این

بین، رابطه اروپا و آمریکا جای تعمق بیش‌تری دارد. تامسن به‌رغم اهمیتی که آمریکا در حیات عمر استعماری اروپا و تاریخ معاصر جهان دارد، از ورود بدان می‌پرهیزد. درحالی‌که فردریک جکسن ترنر (۱۸۶۱-۱۹۳۲) تاریخ آمریکا را با همه اهمیتش تاریخ مستعمره‌سازی غرب قلمداد می‌کند (Jackson ۱۹۳۲: ۳۱).

تامسن رابطه استعمارگران و مستعمرات را در قرن بیستم در «دگرگونی در شیوه برخورد از سرکوب و بردگی مردمان مستعمره به کشف روابط تازه در نقش معلم، معتمد، شریک، یا متحد به‌جای فاتح، حاکم، مدیر یا استعمارگر می‌داند» (تامسن ۱۳۹۳: ج ۲، ۱۲۳۶). درحالی‌که این دگرگونی رفتاری ربطی به انسانیت و رفتار انسان‌منشانه اروپاییان نداشته است، زیرا مناسبات بین‌المللی تغییرات بسیاری کرده بود و جوامع بین‌المللی، به‌ویژه آمریکا این مناسبات استعماری کهن را به‌نفع استعمار نو بر نمی‌تابید.

در این بین، مشکل تنها نپرداختن به مناسبات تاریخی اروپا در قرون جدید، که در صیوریت اروپاشدن اروپا اهمیت دارد، نیست، بلکه طفره‌رفتن تامسن از بیان نقطه پایانی یا نهایت استیلای اروپامدارانه است که اریک هابسبام ۲۱ سال بعد نهایت این استیلا را پایان‌دادن جهان به اروپامداری می‌خواند. بدین نحو که قدرت کشورهای اروپایی به‌محض این‌که طرح‌های استعماری و صنایعشان به‌کلی از سایر قاره‌های زمین خارج شد، به‌شدت تضعیف و درنهایت نابود خواهد شد (Hobsbawm ۱۹۹۴: ۱۳، ۱۵). این‌که تامسن بدین امر نمی‌پردازد، البته نشان از غفلت وی یا حمیت اروپایی‌اش در بیان اهمیت پایان استیلای اروپا و درنهایت پایان تاریخ ندارد، بلکه این امر را باید در رابطه مستقیم آن با تاریخی‌گری و جبر تاریخی جست که هم‌زمان با چاپ اول کتاب تامسن، کارل پوپر آن را غیب‌گویی در شورش علیه عقل تلقی کرده و آن را رد می‌کند (پوپر ۱۳۹۳: ۱۰۶۰)، اما تامسن ضمن رد تاریخی‌نگری، با عبارت «امید واقع‌بینانه و تلاشی راسخ» به آینده از بیان آن طفره می‌رود (تامسن ۱۳۹۳: ج ۲، ۱۳۶۸).

۲.۲ برده‌داری و آزادی‌خواهی؛ پارادوکس لیبرالیسم

تاریخ‌نگاری اروپای نوین بی‌تردید از جنبش لیبرالیستی اروپا و در بستر تاریخی تحولات پانصدساله اروپا شکل گرفت، اما از آغازین انقلابات اثرگذار اروپا و آمریکا پارادوکسی درونی لیبرالیسم تاریخی غرب را به‌چالش کشیده و آن را تا حد طنز تلخ سیاسی به‌سخره می‌گیرد. این امر علاقه‌مندی به آزادی و توجیه توأمان برده‌داری است. ازیک‌سو لیبرال‌بودن

در اصل طرف‌داری از نویسندگانی چون جان لاک، ژان بدن، توکویل، و آدام اسمیت به منظور دفاع از آزادی فرد در برابر مطلق‌گرایی سیاسی، مداخله اقتصادی و تحمل‌نکردن فلسفی شناخته می‌شد و از سوی دیگر ارتباط و جداناپذیری لیبرالیسم با عصر اکتشافات و برده‌داری و استعمار است و از قضا بسیاری از لیبرالیست‌های بزرگ اروپا خود حامی برده‌داری و حتی نژادگرایی بوده‌اند. در واقع، مسئله گفتمانی است محدود بر فضای مقدس دینی پروتستان که مشروعیت خود را از فرهنگ اخلاقی - مذهبی آنان می‌گیرد. آنچه اتفاق افتاد نشان از آن داشت که آزادی مدنظر لیبرالیسم مختص همه انسان‌ها نبوده و تنها معدودی از منتخبان برخی کشورهای قدرت‌مند اروپایی را شامل می‌شد و اختصاص آن به معدودی از انسان‌ها به لحاظ مدنی - مذهبی جایگاه لیبرالیسم را به مفهوم پدیده‌ای جهانی تضعیف می‌کند.

از دیگر سو، مسئله در دوگانه بودن نقش یک تفکر سیاسی به منزله یک ایده و حضور آن در عرصه عمل است که اتفاقاً در عرصه سیاسی از اهمیت در اروپا و به تبع آن کل دنیا برخوردار است که از قرن شانزدهم تا هجدهم و به روایتی حتی تاکنون به اشکال مختلف حضور داشته است و نفع‌پرستی آن از شکل برده‌داری سنتی تا مدرن آن جریان مداومی را پی‌جویی می‌کند. در نتیجه، یکی از مهم‌ترین مشکلات اصلی تاریخ‌نگاری لیبرالیستی حمایت ناشیانه از «افسانه طلایی» لیبرالیسم و حمایت از برده‌داری است و تامل نیز چون بسیاری از لیبرالیست‌ها از پاسخ‌گویی بدان انتقادات طفره می‌رود.

در نقد لیبرالیسم، که در خود اروپا پا گرفت، می‌توان اشاره کرد به ظهور اشکال گوناگون افکار جهان‌شمول افرادی چون ژان بدن، کاتولیک سلطنت‌طلب قرن نوزدهم و همین‌طور مخالفان استعمار و طرف‌داران برده‌داری و افراط‌گرایی قرن نوزدهم تا انتقادات بنیادین کارل مارکس، که در آشکار ساختن ماهیت محافظه‌کارانه انقلاب انگلستان بسیار دقیق کار کرد. آزادی سیاسی بورژوازی، به‌واقع سرکوب اجتماعی مدونی است که نه تنها در مقابله با مردم مستعمرات، بلکه در مقابل دهقانان خود انگلستان، که به طرز تصورناپذیری در کارگاه‌ها با آن‌ها بدرفتاری می‌شد، رخ داد.

تامل در جایگاه مورخ انگلیسی لیبرال، کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* را در اوج جنگ سرد و تقابل آمریکا و متحدانش با شوروی و اقمار آن نوشت و این امر نمی‌توانست بدون واکنش منتقدان لیبرالیسم باشد. انتقاد از لیبرالیسم و بورژوازی و دموکراسی به‌لحاظ ایدئولوژیکی و اخلاقی نیز در اروپا تبعات خود را داشت که در برخی مواقع، همین انتقادات و بهره‌برداری‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن مصائب عدیده‌ای را پدید

آورده است؛ به‌ویژه حکومت مارکسیستی شوروی، که بسیاری از دستاوردهای انسانی فردگرایی و آزادی و آزادی‌خواهی را به‌بهانه مبارزه با امپریالیسم موردهجمه قرار داد و به‌نوعی دیگر، علاوه بر مردم روسیه، مردمان بسیاری از کشورهای جهان را به بردگی مدرن دیگری کشید. مارکسیسم از آن‌جاکه ارزش‌های اخلاقی و سیاسی‌اش را «به‌صورت عینی» و مبتنی بر «رفتار عینی اشیا» می‌نمایاند، آن را از اصول مطلق برمی‌شمرد و همین اصول را عامل رهایی و آزادی همه انسان‌ها قلمداد می‌کند (برلین ۱۳۹۲: ۲۳۸)؛ امری که آیزایا برلین، پوپر، و دیوید تامسن به‌علت تاریخی‌نگری رد می‌کنند. در این بین، آن‌چه بیش از همه قدرت عرض اندام جهانی سوسیالیسم و مارکسیسم را در برابر سرمایه‌داری فراهم کرد «به ضعف مقابلش مربوط بود [که] بدون استفاده از درهم‌ریختگی جامعه سرمایه‌داری قرن نوزدهم در عصر فاجعه، نه انقلاب اکتبر اتفاق می‌افتاد و نه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پا می‌گرفت» (Hobsbawm ۱۹۹۴: ۸).

در بیان پیشینه تاریخی استعمار، به‌منزله یکی از پی‌آمدهای لیبرالیسم، باید متذکر شد که آن در خارج اروپا جلوه‌خشونت‌باری به‌خود گرفت و مستعمرات صحنه تجاوزات و تعدیات قدرت‌های اروپایی شدند و اعزام بردگان آفریقایی به آمریکا یکی از پی‌آمدهای اندوه‌بار آن بود. در ابتدای قرن هجدهم میلادی، در حدود ۳۳۰ هزار برده در آمریکا به بردگی می‌کردند و این رقم تا یک قرن بعد به ۳ میلیون رسید و در قرن نوزدهم تعداد بردگان آمریکا دوبرابر شد. انگلستان، در اواسط قرن هجدهم میلادی، در حدود ۹۰۰ هزار برده داشت با این توضیح که در بدترین نوع برده‌داری، یعنی برده‌داری نژادی، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود؛ یعنی عدم آزادی به‌بهانه نژاد و رنگ پوست و در هلند دهه‌ها گذشت تا در سال ۱۸۶۳ قانون منع برده‌داری اعمال شود (<http://www.ir.mondediplo.com>).

۳.۲ ایران و استعمار انگلستان؛ نمونه‌ای از ناگفته‌های تامسن از استعمار

نوشتار این قسمت در بیان ارتباط استعماری انگلستان و ایران تنها نمونه‌ای از ناگفته‌های تامسن در شکل‌گیری مناسبات خارجی اروپاست. استعمار و نقش آن در تداوم قدرت‌مداری بریتانیا از مهم‌ترین دول استعماری جهان در قرن نوزدهم و بیستم، برای ایرانیان نیز هزینه زیادی در بر داشت. درحالی‌که تامسن، در مقام مورخ، ضمن اطلاع از مناسبات ایران و انگلستان و هزینه گزافی که ایران برای آن مناسبات پرداخت، رویه

سکوت را در پیش می‌گیرد و گاه نیز که اندک فرصتی برای پرداختن به تزییقات وارده انگلستان بر ایران پیش می‌آید تا قلب واقعیات پیش می‌رود. از جمله وی دخالت انگلستان در ایران در ابتدای قرن بیستم را حمایت از ایران در برابر نفوذ روسیه در ترکستان و شرق دریای خزر می‌خواند و نفوذ انگلستان را به‌نوعی انسان‌دوستی انگلستان می‌نماید (تامسن ۱۳۹۳: ج ۲، ۷۴۴). در حالی که حفظ هندوستان دغدغه اصلی انگلستان بود، نه ایران. در این بین، ایران استقلال و تمامیت ارضی خود را فدای منافع استعماری انگلستان در منطقه و هند می‌دید (شمیم ۱۳۷۰: ۶۰).

تامسن همین‌طور قرارداد ۱۹۰۷ را به‌نوعی به‌نفع ایران معرفی می‌کند، بدون این‌که از دلایل واقعی آن بگوید و این‌که چرا و چگونه از حمایت آزادی‌خواهان ایران دست کشیده و در عمل دست روسیه تزاری و محمدعلی‌شاه را در اجرای کودتای ۱۹۰۸ و به‌توپ‌بستن مجلس شورای ملی و اعاده استبداد داخلی قاجار و تأمین منافع استعماری روسیه تزاری بیان کند، اما واقعیات حاکی از آن است که انگلستان بر اثر ترس از ظهور قدرت جدید اروپا، یعنی آلمان، ایران را فدای اتحاد خویش با روسیه به‌منظور تقابل با آلمان کرد و با قرارداد ۱۹۰۷ استقلال و تمامیت ارضی ایران را تهدید کرد (بنکداریان و تقی‌پور ۱۳۸۰: ۲۹).

گذشته از چنین رویه‌هایی که تامسن در پیش می‌گیرد، برخی از مهم‌ترین مناسبات ایران و انگلستان نیز، به‌رغم اهمیتش برای ایران و انگلستان، به‌کل ناگفته باقی می‌ماند؛ از جمله غارت نفت ایران که در تأسیس بزرگ‌ترین و قوی‌ترین ناوگان دریایی جهان نقش مستقیمی را ایفا می‌کرد، آن‌هم در شرایطی که به‌قول چرچیل این فرصت چنین به‌دست آمد: «بدون آن‌که یک پنی به مالیات‌دهنده انگلیسی از این بابت تحمیل کرده باشیم» (مقداشی ۱۳۵۴: ۴۵). درآمد نقدی انگلستان در ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ م شش میلیون لیر بود. در حالی که علاوه بر آن دولت انگلستان در این سال در حدود شش و نیم میلیون لیر از شرکت نفت انگلیس و ایران به‌جیب زد. چرچیل، بنابه اهمیت نفت ایران برای بریتانیا، طی جنگ جهانی دوم می‌گوید: «اگر متفقین توانستند کشتی جنگی را به سواحل پیروزی برسانند، به‌خاطر جریان پیوسته نفت بود» (رئیس‌ی ۱۳۶۳: ۲۹) و ضمن اذعان به وابستگی حیات اقتصادی انگلستان به نفت ایران، می‌افزاید: «بخت از سرزمین افسانه‌ها هدیه‌ای برایمان آورد که ماورای درخشان‌ترین آرزوهای ما بود» (مقداشی ۱۳۵۴: ۴۸).

لرد کرزن به‌هنگام عقد قرارداد ۱۹۱۹ م تصریح می‌کند: «کنترل بر جریان مداوم نفت ایران یکی از اساسی‌ترین عوامل پیروزی بریتانیا و هم‌پیمانان آن در جنگ جهانی اول بوده است» (وزیری ۱۳۸۰: ۸۹).

اهمیت نفت هم‌چنان در سال‌های بعد، به‌ویژه در دوره بحرانی و حساس بین دو جنگ جهانی و البته در جنگ جهانی دوم، ادامه داشت. طی جنگ جهانی دوم، روزنامه‌رویت‌ر نوشت: «نفت ایران صدی ۷۵ دستگاه صنعتی و وسایل نقلیه امپراتوری انگلستان را به‌گردش درمی‌آورد. روزی که این معادله تعطیل شود، ۷۵ درصد صنایع و کشاورزی از بین رفته و به همین نسبت دریانوردی و آسمان‌پیماهای ما تعطیل خواهد شد» (جامی ۱۳۸۱: ۳۶). نکته مهم این بود که از ۱۹۴۲، یعنی اوج جنگ جهانی دوم، میزان مالیات پرداختی شرکت نفت انگلستان و ایران به دولت انگلستان بیش از پرداختی به دولت ایران بود. در سال ۱۹۵۰، این رقم به سه‌برابر رسید و اگر منافع خالص شرکت را با مالیات پرداختی به انگلستان حساب کنیم، این رقم به میزان پنج‌برابر بیش‌تر از پرداختی به دولت ایران می‌رسد. البته این رقم جدا از سود خود انگلستان است که خود شریک شرکت محسوب می‌شد و اگر آن رقم را نیز به حساب آوریم، بر تحقیر استعمار انگلستان بر خویش می‌افزاییم. در سایه چنین چپاولی، چند سال بعد، شرکت کوچک نفت انگلیس و ایران به یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های نفتی دنیا، با نام بریتیش پترولیوم B. P، یکی از غول‌های نفتی موسوم به هفت خواهران نفتی دنیا شد. البته این فقط نفت ایران نبود که بدین گونه به تاراج می‌رفت، بلکه دیگر کشورهای نفت‌خیز منطقه نیز به انحای مختلف مورد استعمار برخی کشورهای قدرت‌مند اروپایی و آمریکا قرار گرفتند و بدین شیوه بود که آنان به قدرت‌های بی‌بدیل دنیا تبدیل شدند، اما تامسن به‌رغم آگاهی از اهمیت نقش استعمار و امپریالیسم در ارتقای موقعیت کشورهای قدرت‌مند اروپایی به‌سادگی از آن می‌گذرد و بحث روابط برون‌قاره‌ای اروپا را تنها از زمانی آغاز می‌کند که آنان بنابه شرایط پیش‌آمده بین‌المللی به‌اجبار یا به‌قول تامسن بنابر انسان‌دوستی، درصدد تغییر رویه و رفتار خود با کشورهای ضعیف آسیایی و آفریقایی برآمدند.

۴.۲ اقتصاد و استراتژی

یکی از ویژگی‌های اساسی قرون جدید اروپا سربرآوردن، قدرت‌یابی، و سپس نزول قدرت‌های بزرگ در هر دوره تاریخ اروپا و درنهایت به‌قول پل‌کندی «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ» است که تامسون نیز به‌طور بطئی آن‌ها را در دو‌یست سال اخیر بررسی می‌کند. از آن‌جاکه تامسن نظری یک‌پارچه‌گرا از فرهنگ و تمدن اروپایی دارد، چندان در ردیابی بنیادین تغییراتی که درعمل از ۵۰۰ سال اخیر در موازنه اقتصادی و نظامی به‌هم‌راه

آنچه در امور سیاسی جهان روی داده است، توفیق نمی‌یابد؛ زیرا وی این پیشینه‌های هم‌بسته را نادیده می‌گیرد و مباحث کتاب خود را از انقلاب کبیر فرانسه آغاز می‌کند، چنان‌که گویی تبار تاریخی اروپا را نادیده انگاشته و فراموش می‌کند که در یک پارچه‌نگری اروپایی‌اش، اقتصاد و استراتژی هم‌پایه امور سیاسی نقش‌آفرین است. در این بین، کم‌اند مورخانی که در ردیابی عوامل تغییرآفرین در موازنه اقتصادی اروپای چند قرن اخیر به‌همراه تدقیق در معارضه‌های عمده و دور و درازی که ائتلافات قدرت‌های بزرگ درگیرشان بودند و بر نظم بین‌المللی، بسیار اثرگذار بوده‌اند، توفیق جهانی یابند. شاید این بدان دلیل بوده است که «نه مورخان امور اقتصادی وارد این قلمرو شدند و نه مورخان امور نظامی و [بدین وسیله] مسئله ناگفته باقی مانده» (کندی ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۷).

باید توجه داشت که کنش و واکنش‌ها بین اقتصاد و استراتژی روندی مستمر در بستر مناسبات تاریخی است و نمی‌توان شاهد پی‌افکنی یک بینش تاریخی بدون در نظر گرفتن این استمرار مبتنی بر مبانی نظری آن بود که از پانصد سال پیش آغاز شد. کاری که پل کندی کرد و هابسبام با اغماض به انقلاب صنعتی تقلیل داد؛ تامسن با اهمال‌کاری به دویست سال اخیر بسنده کرد.

ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ ظاهراً بر ایند جنگ‌های طولانی نیروهای مسلح است و این امر نتیجه به‌کارگرفتن مؤثر منابع اقتصادی مولد کشور در زمان جنگ و همین‌طور بیش از آن نتیجه نحوه ترقی یا سقوط اقتصادی آن کشور در مقایسه با ملل سرآمد دیگر در دهه‌های پیش از آغاز عملی معارضه‌های نظامی است (همان: ۲). قسمت اعظم توان‌مندی کشورهای قدرت‌مند و سرآمد دست‌کم دویست سال اخیر اروپا، که تامسن بدان پرداخته، در چگونگی تأمین منابعشان از انقلابات صنعتی کشورهای اروپایی و مستعمرات و مناطق نیمه‌مستعمره نهفته است که به‌طور مشهود و البته اعجاب‌برانگیز در کتاب تامسن غایب است. تدقیق در انقلاب صنعتی بریتانیا و تأثیرات عمده‌ای که آن بر شرایط و مناسبات اروپا و جهان گذاشت چنان شگرف بود که به‌قول هابسبام: «تاریخ بریتانیا تاریخ نخستین دوره صنعتی شدن جهان است. انقلاب صنعتی پی‌ریزی نخستین و یگانه اقتصاد لیبرال در جهان و سرانجام رخنه‌کردن سرمایه‌داری به دنیای توسعه‌نیافته یا غیرسرمایه‌داری و فتح دنیا» (هابسبام ۱۳۸۷: ۳۶۰). کار را بدان جا می‌کشاند که شایسته بود تا تامسن دست‌کم در بحث مسائل اقتصادی اروپا کار را از انقلاب صنعتی انگلستان آغاز می‌کرد. اهمیت کار هابسبام در آن است که ضمن این‌که مراحل مختلف تحول و تکامل سرمایه‌داری صنعتی، از رقابت کامل و اقتصاد آزاد تا سرمایه‌انحصاری و مداخله دولت و صدور سرمایه و درنهایت آنچه

مرحله امپریالیسم نامیده می‌شود به مثابه یک روند مستمر تاریخی یاد می‌کند (همان: ۸). با تکیه بر نظریه اقتصاد ادواری اوج و نقصان کندارتیف و سپس روابط خارجی اروپا، به ویژه ارتباط با آمریکا که بر اروپا و البته جهان قرن بیستم اثرگذار بوده، بیش از پیش زوایای پیدا و پنهان ارتباط استعمار و اقتصاد و مناسبات بین‌المللی اروپا را می‌گشاید. درحالی‌که اروپایی که تاملین عرضه می‌کند، به نحو بسیار خودبسنده‌تری، از هم‌بستگی برخوردار است که با نادیده‌گرفتن روابط خارجی آن، تأثیر جهان بر اروپا را نادیده می‌گذارد. تاملین مسئله مهم امپریالیسم و جایگاه آن در صیوروت قدرت‌مندشدن کشورهای اروپایی را فقط در جلد دوم کتاب، در دو بخش سال‌های بین ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ و دیگری در بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵، به بحث و گفت‌وگو می‌گذارد و بدین ترتیب روی دیگر اروپا را نادیده می‌انگارد و بی‌تردید، این امر مهم‌ترین نقصانی است که با نادیده‌انگاری یک پارچگی تاریخ چند قرن اروپا، آن را به دوپست سال اخیر کاهش می‌دهد و بدین سبب، کتاب جامعیت خود را از دست می‌دهد.

به‌رحال، جهان مدرن ساختاری مبتنی بر چگونگی پیدایش و رشد سرمایه‌داری صنعتی و بورژوازی اروپا دارد که پایه‌های آن در انگلستان نهاده شد و بدان سبب نیز انگلستان مبدل به قدرتی جهانی یا به عبارت دیگر بزرگ‌ترین قدرت استعماری و بزرگ‌ترین سوداگر و بانک‌دار جهانی شد و تحولات آتی اروپا نیز بر اساس این حادثه عظیم آینده را پی گرفت. (همان: ۷). هابسبام، در نقطه مقابل تاملین، در همه آثار خود ضمن تأکید بر مسائل اقتصادی، پایه‌های همه تحولات اقتصادی اروپا تا قرن بیستم را از راهی برگزید که انگلستان بیش از هر کشور دیگری در آن اثرگذار بوده است. هابسبام در کتاب صنعت و امپراتوری به چگونگی ظهور بریتانیا، در مقام نخستین و بزرگ‌ترین قدرت سرمایه‌داری صنعتی جهان، می‌پردازد. وی در این کتاب مراحل تحول و توسعه اقتصادی بریتانیا را از انقلاب صنعتی تا ۱۹۶۰ گام به گام پیش می‌برد و مهم‌تر از آن روابط میان طبقات جامعه پس از انقلاب را به دقت تجزیه و تحلیل می‌کند که این امر برای پی‌بردن به چگونگی شکل‌گیری و رشد سرمایه‌داری و صنعت در انگلستان و البته اروپا بسیار ضروری بوده است. چنین کتابی دست‌کم در ایران بی‌همتا است.

تاملین با همه اهمیتی که مباحث بالا در تاریخ اروپا دارد، به آن‌ها ورود نمی‌کند و بنای وی، به‌رغم آراستگی و تبحری که در پردازش مبانی سیاسی اروپا به‌همراه تحلیل‌های سیاسی کم‌نظیر از مناسبات درون‌قاره‌ای اروپا دارد، به‌لحاظ عدم اهتمام به مباحث اقتصادی هم‌چون برج کج پیزاست. بنابه نپرداختن تاملین به تحول عظیم انقلاب صنعتی در تمدن بشری، وی حتی امکان ورود به بررسی پی‌آمدهای انسانی و تأثیرات آن در زندگی اقشار و

طبقات مختلف جامعه اروپایی را نمی‌یابد. این امر نیز از دیگر کاستی‌های عمده کتاب اروپا از دوران ناپلئون حکایت می‌کند.

در بررسی‌های تاریخی باید توجه داشت که بررسی روند چگونگی عوض شدن موقعیت یک قدرت بزرگ در زمان صلح به همان اندازه اهمیت دارد که بررسی چگونگی وضعیتش در زمان جنگ (کندی ۱۳۶۹: ج ۱، ۲). از این مسئله نیز در سراسر کتاب تامسن غفلت شده است. بی‌توجهی به تغییر و تحولات اقتصادی و پی‌آمدهای زنجیروار آن، که نظریاتی چون کندراتیف را به دنبال داشت، اصولاً جایگاهی در کتاب تامسن ندارد. این تحولات اقتصادی معمولاً به صورت زنجیره‌ای از امواج بلند رونق و کوتاه بحران اقتصادی است که معمولاً هر ۲۰ تا ۲۵ سال پس از ۱۷۸۰ ظهور کرده و دوره به دوره تأثیرات عدیده‌ای را در اروپا و جهان بر جا گذاشته است. بدین گونه نادیده‌انگاری عمدی یا سهوی تامسن، کتاب وی را با نقصان شگرفی از بی‌دقتی در انتخاب نقطه آغازین کتاب مواجه کرده است. در عمل، تامسن آغازین مباحث کتاب خود را از پی‌آمدهای انقلاب فرانسه پی می‌گیرد. این به لحاظ سیاسی انتخاب کاملاً هوشمندانه‌ای به شمار می‌رود، اما به لحاظ اقتصادی و تأثیری که آن در آینده اروپا گذاشته و لحاظ نکردن انقلاب صنعتی انگلستان و پی‌آمدهای آن سایه عمیق این نقصان را بر تمامی کتاب انداخته است. انقلاب صنعتی انگلستان را باید مؤثرترین اتفاق در سرمایه‌داری اروپا دانست (هابسبام ۱۳۸۷: ۸) که به هم‌راه استراتژی محکم و سیاست‌گذاری مناسب توانست انگلستان را در قرن هجدهم و نوزدهم به قوی‌ترین و بزرگ‌ترین امپراتوری دنیا تبدیل کند. تامسن در کتاب خود گویی به دنبال حوادث و وقایع می‌دود تا در پی تفسیر و تحلیل آن باشد. در حالی که زمان صلح برای کشورهای اروپایی در دو بیست سال اخیر در حکم تمدید قوا و افزودن به توان نظامی با توسل به شیوه‌های گوناگون اقتصادی و یافتن متحدانی یا ورود به اتحادیه‌هایی برای حفظ خویش است و دیده نمی‌شود که تامسن به شرایط اقتصادی کشوری در زمان صلح یا زمانی که درگیر جنگ و معارضة نیستند، پردازد، زیرا وی اصولاً تمایلی به جدا جدا بررسی کردن شرایط کشورهای اروپایی در امور داخلی ندارد و به جست‌وجوی شرایط تاریخی و سیاسی قاره اروپاست.

۵.۲ تامسن و جنگ سرد

نظریه یک‌پارچه‌گرایانه تامسن به فرهنگ و تمدن اروپا، به رغم همه شواهد و مصادیقی که از جداکنندگی ملت‌های اروپایی حکایت دارد، تشخیص ویژه‌ای به وی در زمینه

تاریخ‌نگاری می‌دهد، آن‌هم در شرایطی که اروپا در بدترین زمان ممکن، یعنی جدایی ملت‌ها در قالب ایدئولوژیک سیاسی لیبرالیسم و کمونیسم، جنگ سرد و تبدیل جهان به دو قطب شرق و غرب قرار داشته است. این امر در اتخاذ نوعی محافظه‌کارنگاری مناسبات مزبور بی‌تأثیر نبوده است. بی‌تردید موضوع جنگ سرد و رقابت‌های پیدا و پنهان دو بلوک غرب و شرق می‌توانست جای تحلیل بسیاری در کتاب تامسن داشته باشد، درحالی‌که هر چه قدر به سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ کتاب نزدیک می‌شویم کتاب به طرز فاحشی به خلاصه‌گویی و نادیده و ناگفته‌انگاری حوادث و مناسبات تاریخی اروپا کشیده می‌شود و مباحث کتاب به دهه ۱۹۶۰ نمی‌رسد. درحالی‌که در توضیح کتاب، سال ۱۹۷۰ بعنوان سال پایانی مباحث کتاب ذکر شده است.

تامسن، که مطالب مسائل مربوط به جریان‌های سیاسی و ایدئولوژیکی چپ در روسیه را در قالب تحركات سوسیال دموکرات‌ها به‌خوبی می‌شناسد و تحلیل می‌کند، بلافاصله با پی‌گیری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و روی کار آمدن لنین و سپس استالین، به طرز اعجاب‌برانگیزی بحث را رها کرده و از پی‌گیری آن دست می‌کشد؛ به‌ویژه برای لنین و استالین، که تغییرات و تحولات کمونیسم را در حد تشکیل یک مکتب سیاسی، یعنی لنینیسم و استالینیسم، پیش بردند. به‌نظر می‌رسد که تامسن در جهت نگرش تاریخی‌اش از دامن‌زدن به اختلافات لیبرالیسم و کمونیسم و جدال آمریکا و متحدانش با شوروی ابا دارد و آینده را بیش از حد به دامان سازمان‌های بین‌المللی، که در عمل قدرت اجرایی ندارند، رها کند؛ مثل سازمان ملل. در این بین که پیش‌بینی واکنش مکتب تاریخ‌نگاری کمونیسم در برابر هم‌تایان لیبرال خود کار چندان عجیبی نمی‌نمود و این مسئله الزاماً هم از سوی محققان تحت حمایت شوروی صورت نمی‌گرفت، بودند مورخانی چون تامپسون که در خود انگلستان علیه تاریخ‌نگاری لیبرالیستی تامسن دست به قلم شدند، اما این به‌معنای سرسپردگی آن‌ها به نظام سیاسی شوروی نبود. تامپسون برداشت به‌لحاظ اخلاقی هوشیارانه از مارکسیسم که انسان را از قید اسارت اشیا (اسارت از سود و بردگی در قبال نیازهای اقتصادی) آزاد کند مدنظر داشت (Theompson ۱۹۶۵: ۳-۷). افشاگری‌های خروشچف علیه اقدامات ضدانسانی استالین بسیاری از مارکسیست‌ها، از جمله تامپسون، را از مارکسیسم استالینیسم برید و همین موجب شد که راه خویش در مارکسیسم موسوم به «چپ نو» را در پیش بگیرند (هیوز و وارینگتن ۱۳۸۹: ۴۸۸). وابستگی استعدادهای اخلاقی و خلاق به قدرت سیاسی و همین‌طور حذف ملاک اخلاقی از ارزیابی سیاسی استالینی باعث شد که تامپسون استالینیسم را سزاوار نکوهش بداند (Theompson ۱۹۵۷: ۱۲۲).

در قبال اتفاقات مهمی که در اولین روزهای پایانی جنگ جهانی دوم در روابط آمریکا و متحدانش با شوروی بروز می‌کند، چه در اروپا که اوج آن دیوار برلین و به‌راه‌افتادن بلوک شرق و غرب بود و چه در خارج اروپا در مسائلی چون جنگ دو کره و نفوذ شوروی در شرق دور، چین، ویتنام، خارومیانه و به‌ویژه ایران و بحرین آذربایجان و تخلیه‌نکردن آن از سوی شوروی و اولتیماتوم آمریکا به شوروی و خطر جنگ جهانی سوم و انقلاب مجارستان و جایگاه بروز تیتو در بنیان‌گذاری حکومتی مستقل از شوروی در یوگسلاوی و اختلافات مبنایی بین تفکرات چپی در چین، ویتنام، شوروی، و یوگسلاوی و قضیه خلیج خوک‌ها و بسیار مطالب دیگر که کوهی از مطالب را در پشت دارد، تامسن فقط سکوت می‌کند. گویی از همه آن‌چه می‌گریزد که نظریه یک‌پارچه‌گرایی وی را مخدوش می‌کند، اما همه این مسائل نیز موجب نمی‌شود که تامسن از تمایلات لیبرالی خویش در تحلیل و تفسیر قضایا دست کشیده باشد که پیش از این سکوتش را در قبال استعمار انگلستان از ایران دیدیم و همین‌طور از قلب حقایق نیز می‌توان مثال‌های عدیده‌ای را برشمرد که یکی از مشخص‌ترین آن‌ها طرح مارشال است.

تامسن طرح ۱۹۴۷ جورج مارشال، وزیر امور خارجه آمریکا، را طرحی انسان‌دوستانه به‌منظور توسعه اقتصادی و «بازگرداندن سلامت اقتصادی» اروپا تلقی می‌کند که بدون آن «هیچ ثبات سیاسی» و هیچ صلح تضمین‌شده‌ای برای اروپا و جهان نخواهد بود (تامسن ۱۳۹۳: ۲، ۱۱۹۷). در حالی که این سخن را اگر نه یک‌سره مردود بدانیم، دست‌کم دارنده همه واقیعت‌های موجود در مناسبات کشورهای اروپایی دوران جنگ سرد نیست، زیرا نکته ناگفته آن طرح مقابله‌جویی با توسعه و نفوذ شوروی و اندیشه‌های مارکسیستی و درافتادن کشورهایایی به دامان اتحاد جماهیر شوروی بود که به‌ویژه به‌لحاظ اقتصادی در موضع ضعف قرار دارند و از قضا چندین مورد از این مصادیق به‌سرعت ظهور کرد؛ مثل چین، ویتنام، کره شمالی، و کوبا. از سویی، شوروی نیز در صدد مقابله‌جویی برآمد و در ۱۹۴۷ «پرده آهنین» نخستین بار بالا رفت و نشانی برای گز گرفتن آتش جنگ سرد شد.

پیش از این که این بحث به‌پایان رسد، باید اذعان داشت که آخرین جملات تامسن در کتاب خود نشان از امید و خوش‌بینی و تلاشی بی‌شائبه داشت. امری که در برابر نگاه محققانی چون اسپینگلدن در کتاب *آینده باختر* قرار دارد که تمدن اروپا را در سراسیمگی از سقوط می‌دید (اسپینگلدن ۱۳۶۹: ۴۱). برخی دیگر از مورخان نیز بر این عقیده بودند، اما این خوش‌بینی باعث نمی‌شود که وی برخی از گرایش‌های انتحاری تمدن غرب را نادیده بگیرد. مسائلی چون «بت‌ساختن فناوری، گسترش سلاح‌های هسته‌ای، ستیز و منازعه

همیشگی، ناسیونالیسم، مصرف‌گرایی افراطی، حرص و آز و طرز برخورد حقارت‌آمیز با کشورهای در حال توسعه و خودمحموری» (هیوز و وارینگتن ۱۳۸۹: ۴۸۸). همه این احوالات ویرانی دیوار برلین و ازهم‌گسیختن امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی نشان از آن داشت که انتظارات و خوش‌بینی‌های تامسن چندان هم عقیم نماند، اگرچه ازهم‌پاشیدن یوگسلاوی و جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی آن خود مؤید وجود دلایل تاریخی در عدم هم‌بستگی اروپا داشت.

۳. نتیجه‌گیری

اهمیت اصلی کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* به نوع نگرش و دیدگاه حاکم دیوید تامسن بر تاریخ اروپای پس از دوران ناپلئون تا اواسط قرن بیستم است و گرنه دیوید تامسن هیچ‌گاه ادعای ارائه اطلاعات نوین و کشف اسناد و روابط ناگشوده به ویژگی روزآمدی پژوهش را نداشته است. در این کتاب، وی به‌جای پرداختن به تاریخ و فرهنگ تک‌تک کشورها کلیت تاریخ نوین اروپا را بررسی کرده است. از نظر تامسن، در این دوره تاریخی کشورها و ملت‌های اروپایی از کنش‌ها و واکنش‌های مداوم و پیوسته برخوردار بوده‌اند و از روی عقاید و نهادها و زندگی اجتماعی یک‌دیگر الگوبرداری کرده‌اند، چنان‌که حتی سبک‌های زندگی‌شان متمایل به یک‌دیگر و تابع الگویی بزرگ بوده است و به تعبیری از گذشته‌ای مشترک یا میراث تاریخی مشترک بهره برده‌اند که می‌توان آن را بررسی روندهای کلی و عمومی ملت‌های اروپایی دانست، اما این روح حاکم بر اروپاییان که به‌مثابه میراثی تاریخی به آنان یک‌پارچگی می‌دهد، نه آن‌گونه که تامسن آغازین مباحث کتاب را انقلاب کبیر فرانسه و پی‌آمدهای آن قرار داده، بلکه به میزان قابل توجهی به دوره موسوم به قرون جدید با همه انقلابات اساسی در همه ابعاد فرهنگ و تمدنی اروپا برمی‌گردد.

به نظر تامسن، درک تاریخ «مدرن اروپا» فقط با پژوهش در نیروهای فراگیر امکان‌پذیر است که طی زمان بر شکل‌گیری آن از بریتانیا تا بالکان اثرگذار بوده‌اند. بدین سبب، وی بر مجموع عواملی کلی نظیر رشد جمعیت، صنعتی‌شدن، توسعه ماورای بحار، دموکراسی، سوسیالیسم، ناسیونالیسم، و روابط میان جنگ و انقلاب تأکید می‌کند. تامسن این عوامل را نه کشور به کشور، بلکه مرحله به مرحله در روح کلیت اروپا تا شکل‌گیری تمدن و فرهنگ آن طی دو قرن اخیر بررسی می‌کند. در حالی که با تدقیق در عبارت فوق مشخص است که تامسن مجموعه عواملی را که زمینه را برای واردشدن به اروپای مدرن فراهم کرده، نادیده

گرفته است. به خوبی روشن است که مجموعه این عوامل، مانند رشد جمعیت، با مدرن شدن اروپا بدون بررسی پیشینه آن در قرون جدید اروپا فاقد اعتبار بوده و این دم‌بردگی در ارائه تصویری که تامسن از تاریخ اروپا می‌دهد، تاحدی هویت تاریخی اروپا را مخدوش می‌کند. درحالی که کلیت تاریخی اروپا روند به هم پیوسته‌ای از مناسبات و ارتباطات است که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد.

درواقع، تامسن به چند و چون تأثیری که دگرگونی‌های اقتصادی و تکنولوژیکی در موقعیت نسبی هریک از کشورهای سرآمد دو قرن اخیر و همین‌طور درقبال فعل و انفعالات دائمی بین استراتژی و اقتصاد، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، بی‌توجه بوده است. برده‌داری، استعمار، و امپریالیسم امواج خروشان از سرمایه‌داری غرب در پانصد سال اخیر است که در شکل‌گیری شرایط سیاسی، اقتصادی، و استراتژیکی اروپا نقش مهمی ایفا کرده است، اما تامسن با بی‌توجهی از کنار آن می‌گذرد و همین‌طور با بی‌توجهی به اقتصاد و جایگاه آن در پیشینه تاریخی اروپا و سرمایه‌داری، یعنی آن چیزی که اروپا را شامل کشورهای قدرت‌مند جهان کرد، کتابی عرضه می‌کند که فاقد توازن در مباحث سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و علمی است.

باید توجه داشت که این نادیده‌نگاری در بعضی مورخان، که تاریخ نوین اروپا را از سال ۱۷۸۹ آغاز کرده‌اند، نیز رخ داد و ایرادی نیز بر آنان وارد نکرد، اما برای تامسن که حتی سبک زندگی اروپاییان از بالکان تا بریتانیا را تابع یک الگوی واحد قلمداد کرده و بر یک‌پارچگی اروپاییان تأکید می‌کرد، از اهمیت برخوردار بود، زیرا وی وقتی که از «این‌گونه‌گی» اروپا سخن می‌گفت، می‌بایست از «چگونه‌گی» اتفاق منجر بدان و روندی که به‌زعم وی یک‌پارچگی، به‌ویژه یک‌پارچگی فرهنگی، را برقرار کرده سخن می‌گفت. اما تامسن هیچ‌گونه تعریفی از چگونه‌گی وضعیت اروپا به معنای کشورهایایی که نقش محوری در مناسبات و تغییر و تحولات بین‌المللی داشته‌اند، نمی‌دهد و خواننده را به‌ناگاه وارد جریان‌هایی می‌کند که در چگونه‌گی آن مباحث ناگفته عمده‌ای وجود داشته است.

باید توجه داشت به وقتی که مبنای زمان مورد تحقیق از دویست سال مدنظر تامسن به پانصد سال تاریخ قرون جدید تا قرن بیستم کشیده می‌شود، تصور روح یک‌پارچه‌نگرانه تاریخی، وحدت درونی، و میراث مشترک تاریخی اروپا، آن‌گونه که تصور تامسن است، مخدوش‌شونده است، زیرا آن قسمت از مناسبات کشورهای اروپایی به روابطشان با یک‌دیگر در خارج از اروپا بر مبنای سودجویی و منفعت‌طلبی در کسب منافع و منابع جدید اقتصادی و استعماری خدشه وارد می‌کند و در عمل نظریه یک‌پارچه‌گرایی تامسن را هدف

می‌گیرد و آنان را به‌ذات از یک‌دیگر جدا می‌کند. فقط کافی است در نظر گرفته شود که بورژوازی انگلستان برعهده مردم و بورژوازی فرانسه بر مبنای حمایت دولت قرار داشت و در عمل دولتی بود. بنابراین، می‌توان گفت که چه‌قدر این دو کشور را از لحاظ مبانی اقتصادی از هم دور می‌کند و ده‌ها مورد دیگر که بیش از هم‌گرایی دول اروپایی را از یک‌دیگر جدا می‌کند از مصادیق نفی نظریه تامسن می‌تواند باشد. باین‌همه، نباید بی‌توجه بود که بینش بی‌نظیر وی در درک و تأمل مناسبات سیاسی تاریخ اروپا و روابط بین‌المللی در اروپا (متأسفانه این بینش در ارتباط کشورهای اروپا با یک‌دیگر در خارج از اروپا و به‌ویژه در مستعمرات نیست) به‌همراه اشراف وی به مناسبات قدرت و ارتباط آنان با یک‌دیگر کتاب را به یکی از بی‌نظیرترین کتب تاریخی قرن بیستم تبدیل کرده است و به‌درستی در بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا و اروپا تدریس می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. جایزه کتاب فصل به‌همت مؤسسه خانه کتاب و با حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی برگزار می‌گردد. کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* در ۱۹ اسفند ۱۳۸۷ در تالار اندیشه حوزه هنری برگزیده شد.
۲. در گفت‌وگویی که با خشایار دیهیمی شد، وی گفت که ایده ترجمه و انتشار کتاب *اروپا از دوران ناپلئون* را خود به دست‌اندرکاران چاپ و انتشار تاریخ تمدن ویل دورانت داده است. از آن‌جا که تاریخ ویل دورانت در ابتدای قرن نوزدهم، یعنی انقلاب کبیر فرانسه، متوقف شده و تاریخ دو قرن اخیر را در بر نمی‌گیرد، به پیش‌نهاد خشایار دیهیمی، کتاب دیوید تامسن به‌منزله تکمیل‌کننده تاریخ اروپا و به‌نوعی تاریخ جهان تا ربع آخر قرن بیستم برای ترجمه و نشر معرفی و پیش‌نهاد شد و از قضا با اقبال نیز مواجه شد. وی تصریح می‌کند که ترجمه جلد اول کتاب در سال ۱۳۶۵ آغاز شد، اما بنابه دلایلی روند ترجمه آن متوقف شد و در نهایت با همکاری احد علیقلیان، پس از سال‌ها، در سال ۱۳۸۷ به زیور چاپ آراسته شد.
۳. نام کتاب لنین *امپریالیسم به‌مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری* است که آن را محمد پورهرمزبان به فارسی ترجمه کرده است و انتشارات حزب توده ایران در برلین آن را چاپ و منتشر کرد.

کتاب‌نامه

اشپنگلر، اسوالد (۱۳۶۹)، *فلسفه سیاست*، ترجمه هدایت‌الله فروهر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- بنکداریان، منصور و حمید تقی‌پور (۱۳۸۰)، «تبعیدیان جنبش مشروطه ایران و مخالفان سیاست خارجی انگلستان ۹-۱۹۰۸»، *مجله تاریخ روابط خارجی*، ش ۷ و ۸.
- تامسن، دیوید (۱۳۹۳)، *اروپا از دوران ناپلئون*، ترجمه خشایار دیهیمی و احد علیقلیان، تهران: نشر نی.
- رئیس، رضا (۱۳۶۳)، *نفت و جریان انرژی*، تهران: کیهان.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۰)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: علمی.
- کندی، پل (۱۳۶۹)، *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*، ترجمه محمدقائد شرفی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- گذشته چراغ راه آینده است (۱۳۸۱)، تألیف گروه جامی، تهران: ققنوس.
- لنین، ولادیمیر ایلیچ (۱۳۵۸)، *امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری*، ترجمه محمد پورهرمزبان، برلین: انتشارات حزب توده ایران، چاووشان نوزایی کبیر.
- لوسوردو، دومینیکو (۲۰۱۳)، «سه نظر در مورد لیبرالیسم»، در *ضد تاریخ لیبرالیسم*، برگرفته از مصاحبه با احد علیقلیان (۲۰ اسفند ۱۳۸۷): <http://www.ibna.ir>.
- مقداشی، زهیر (۱۳۵۴)، *تجزیه و تحلیل امتیازات نفتی خاورمیانه*، تهران: پیروز.
- وزیری، شاهرخ (۱۳۸۰)، *نفت و قدرت در ایران*، تهران: عطایی.
- هابسام، اریک (۱۳۸۵)، *عصر امپراتوری*، ترجمه ناهید فروغان، تهران: اختران.
- هابسام، اریک (۱۳۸۷)، *صنعت و امپراتوری*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: ماهی.
- هیوز، مارنی و وارینگتن (۱۳۸۹)، *پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ*، ترجمه محمدرضا بدیعی، تهران: امیرکبیر.

Hobsbawm, Eric (۱۹۹۴), *Age of Extremes: the Short Twentieth Century 1۹۱۴-1۹۹۱*, London: Michael Joseph.

Jackson, Turner (۱۹۳۲), *Frederick, Significance of Sections in American History*, A. Craven and M. Farrand (eds.), New York: Hemy Holt.

Theompson, E. P. (۱۹۵۷), *Socialist Humanism: an Epistle to the Philistines*, London: New Reasoner.

Theompson, E. P. (۱۹۶۵), *Through the Smoke of Budapest*, London: New Reasoner.

<http://www.Worldlibrary.com>.

<http://www.mondediplo.ir>.